

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

مقدمه

بحث از آیه شریفه «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ»^[1] تقریباً تمام شد و عرض کردیم این آیه صدرأ و ذیلاً دلالت بر این مدعا دارد که دین عنوان حاکم و قیّم را دارد. مراد از "اسلام" در این آیه «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ»^[2] را گفتیم اسلام علمی است یعنی همین عنوان اسلام که علم برای دین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است، مراد تسلیم نیست که بیائیم یک معنای لغوی ارائه دهیم. در بحث گذشته یک قرینه‌ی داخلیه خیلی خوب و محکمی را برای این ادعا ذکر کردیم. بر اساس فحصی که شد، کسانی که این نظر را دارند که دین اسلام در این آیه شریفه همین شریعت پیامبر ما صلی الله علیه و آله می‌باشد، علاوه بر تفسیر کنز الدقائق مرحوم مشهدی است که از عالمان قرن دوازدهم هجری است، در تفسیر بیضاوی نیز به همین معنا تفسیر شده است، بیضاوی در قرن هفتم انوار التنزیل و اسرار التأویل را دارد که می‌گوید: مراد از این اسلام یعنی هو التوحید و التدرع بالشرع الذی جاء به محمد صلی الله علیه و آله. در تفسیر ملا فتح الله کاشانی که از عالمان قرن دهم است به نام زبدة التفاسیر در جلد 1 صفحه 461 اسلام را به همین اسلام علمی معنا می‌کند. فیض کاشانی در تفسیر صافی جلد 1 صفحه 322 اسلام را به همین اسلام علمی معنا می‌کند. مرحوم جزائری در عقود المرجان فی تفسیر القرآن جلد 1 صفحه 293 همینطور معنا کرده‌اند. همچنین افراد دیگری هم مثل مرحوم شبّر که از علمای قرن سیزدهم است در الجوهر الثمین فی تفسیر کتاب المبین، اسلام را همین شریعت پیامبر ما معنا کرده است. فهم صاحبان این تفاسیر مویداتی بر دیدگاه مختار از تفسیر «الْإِسْلَامُ» در «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ»^[3] خواهد بود. انسان به خود آیات که دقت می‌کند به خوبی روشن است که مراد از اسلام همین اسلام علمی است و ما هم قرینه روشن برایش ذکر کردیم.

تا اینجا بحث عمده آیات را مطرح کردیم ممکن است باز هم آیاتی باشد که بر مدعا دلالت کنند. در این حدود 40 جلسه‌ای که تا به حال داشتیم دنبال اثبات این مدعا بودیم که بگوئیم دین یعنی حکومت، اصلاً دین منهای حکومت یعنی عدم الدین، دین یعنی حکومت، حقیقت دین، اساس دین، تمام دین، عبارت از حکومت است و آیاتی را برای این مدعا ذکر کردیم. قطعاً بعضی از آیات دیگر هم هست که باید خود شما با مراجعه به قرآن اینها را پیدا کنید.

من این تأکید را بکنم که چون این بحث جدیدی هست متأسفانه این آیات قرآن که دلالت بر این مدعا دارد درست تنقیح نشده، مورد بحث قرار نگرفته و متأسفانه هنوز هم عده‌ای معتقد به این هستند که پیامبران و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیامدند برای اینکه سیاست، حکومت و ... را داشته باشند بلکه فقط آمدند جهات معنوی بشر را به دست بگیرند و بشر را از جهت معنویت تکامل بدهند. این سخن بر خلاف آن چیزی است که از آیات قرآن استفاده می‌شود. این تعبیر «سَاسَةَ الْعِبَادِ»^[4] که در زیارتنامه‌ها مربوط به ائمه معصومین علیهم السلام است، یعنی هم در امور دنیوی و هم امور اخروی‌شان، و روایاتی هم داریم که خدای تبارک و تعالی فَوْضَ إِلَى النَّبِيِّ أَمْرَ الدِّينِ وَ الدُّنْيَا، چطور با چنین تعبیرات صریحی که خدای تبارک و تعالی امر دین و دنیا را تفویض به نبی کرده، البته نه آن تفویضی که مفوضه قائلند، تدبیر امور مردم در اختیار اینهاست، اینها حاکم هستند، بعد

ما بگوئیم نه، پیامبر یا اصلاً اساس دین فقط جنبه معنوی دارد و کاری ندارد. حالا مردم بخواهند حکومت داشته باشند خودشان رأی بدهند و اگر نمی‌خواهند داشته باشند باز نظر خودشان است این برخلاف معارف دینی ماست، روی این آیات خوب دقت کنید ما تعصبی هم نداریم که بگوئیم به خاطر انقلابی بودن باید این حرف را تحمیل کنیم! نه، این آیاتی که ما آوردیم مخصوصاً این آیه اخیر که خدای تبارک و تعالی می‌فرماید: «ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ». قَیْم را وصف برای دین قرار می‌دهد؛ یعنی این دین قیومیت در همه چیز - هم امور دنیوی و هم امور اخروی - برای بشر دارد. لذا خود شما هم دقت کنید و بحث کنید و دنبال کنید مسئله را، ما در طول تاریخ روحانیت بحثی به این مهمی که به برکت این نظام برای حوزه‌ها پیش آمده تا به حال نداشتیم. بحث بسیار ریشه‌ای و مهم و اساسی است. یعنی یک وقتی هست که ما می‌خواهیم بحث کنیم که فقیه ولایت دارد یا نه؟ او در یک مرتبه متأخری از این بحث است. ما اول باید اثبات کنیم دین حکومت دارد یا ندارد؟ برای حکومت دستوری دارد یا نه؟ آنهایی که می‌گویند دین اصلاً کاری به حکومت ندارد که من همین اواخر هم در فضای مجازی دیدم که یک چنین تعبیری می‌کنند، اینکه دین کاری به حکومت ندارد، اسلام منهای حکومت، درست نقطه مقابل آن نظریه امام که فرمود اسلام یعنی حکومت، قرار دارند. در خود حوزه‌های ما این زمزمه می‌شود. البته خیلی نادر هستند. برخی می‌آیند یک مقداری این انکار حکومت دینی را به حسب ظاهر که چهل سال گذشت و در این مدت دین مردم ضربه خورد و مردم اعتقاداتشان کم شد، می‌گذارند. اینها هم خیلی بی‌انصافی است. اولیش جهالت است که نمی‌دانند، حالا حمل بر صحتش همین است که نرفتند سراغ این آیات قرآن، سراغ این ادله نرفتند، ولی دومیش بی‌انصافی و بی‌تقوایی است که نمی‌خواهم وارد بحثش بشوم.

این مسئله مهم‌ترین بحث علمی در طول تاریخ روحانیت تا حالا بوده، ما بحث علمی مهم‌تر از این نداشتیم لذا این را عرض می‌کنم برای اینکه دنبال کنید، این آیاتی که در این دو سال مورد بحث قرار می‌دهیم واقعاً بحث عمیقی کنید، من اصرار ندارم حتماً آنچه من عرض کردم و مدعایی که ما استفاده می‌کنیم شما هم باید استفاده کنید، فکر را که نمی‌شود تحمیل کرد! ولی کار بشود. اینهایی که می‌گویند حکومت نداریم، ببایند این آیاتی که ما بحث کردیم را جواب بدهند.

یک حرف ما به اینها این است که دیدم در فضای مجازی با تعبیر عامیانه می‌گویند، آدم گاهی می‌گوید چرا اینها به خودشان اجازه می‌دهند که عامیانه حرف بزنند، وقتی ما طلبه شدیم طلبه باید عالمانه حرف بزند، اگر بنا باشد ما مثل کوچه و بازار حرف بزنیم که به این معناست که ما هم در حوزه‌ها کاری نکردیم! می‌گوئیم در قرآن یک بیان دین داریم «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ».^[5] این بیان دین است. یک اقامه دین داریم که غیر از بیان دین است. اقامه دین رابه اینکه دین را دقیق و درست بیان کنیم، تفسیر می‌کنند. و حال آنکه بیان دین با کجای اقامه سازگاری دارد؟ آدم از خودش بخواهد به میل خودش لفظ را معنا کند بسیار کار اشتباهی است. می‌گوئیم یک دین داریم و یک اقامه دین داریم. شما بگوئید اقامه‌ی دین غیر از حکومت دین چه می‌تواند باشد؟ اقامه دین یعنی حکومت دین، یعنی اینکه دین در تمام موارد باید پیاده شود؛ هر جا دستوری دارد باید پیاده شود؛ در هر مطلبی، در سیاست، در مبارزه با ظالم، جائز، اقتصاد، تربیت، اخلاق، احکام، دین باید پیاده شود. اقامه یعنی پیاده کردن دین. ما یک روایتی داریم که می‌گوید اقامه الصلاة یعنی نماز را به حدودها و قیودها به جا آوردن.^[6] ولی باز همان عمل کامل و دقیق راجع به نماز است، نه بیان نماز! اقامه‌ی دین یعنی به حدود و قیود دین و تمام آنچه که دین گفته محقق ساختن، این تعبیر: اقامه دین، «ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ» یا آیات دیگری که ما آوردیم، این مجموعه آیات این امر را یک امر بسیار واضح می‌کند، یعنی از واضحات قرآن است، هر کسی که با قرآن مأنوس باشد و تدبر در قرآن کند از واضحات قرآن است.

شبهات منکرین حکومت دینی در عصر غیبت

در ادامه بحث، شبهاتی را که وجود دارد - این شبهات را گاهی اوقات پر و بال هم می‌دهند - می‌خواهیم مهم‌ترینش را مطرح کنیم. ببینیم چه جوابی از این شبهات داریم؛ اولین شبهه این است که دین یعنی حکومت، ولی در روایات داریم که قبل از قیام حضرت حجت (عجل الله تعالی فرجه الشریف) هر حکومتی به نام دین تشکیل بشود باطل و طاغوت است. این روایات را می‌خواهیم مورد بحث و اشاره قرار بدهیم.

تعبیری که در این روایات هست، مثلاً در بعضی از روایات هست آن کسی که پرچمی در دست بگیرد آن پرچم طاغوت است، یا آن قیام کننده گمراه است، اینها چند طایفه است که ما از این عنوان شروع می‌کنیم. مثلاً از خود روایات تقیه خواستند استفاده کنند که بعد از شروع زمان غیبت کبری تا زمان ظهور حضرت تقیه شیعه سراغ حکومت نباید برود. سراغ تشکیل حکومت نباید برود و بعضی از روایات را برای این مدعا ذکر کردند. ما فعلاً این روایات را که دلالت بر این دارد که هر پرچمی که قبل از قیام حضرت حجت برپا بشود صاحبش طاغوت است را مورد بحث قرار می‌دهیم.

روایت كُلُّ رَايَةٍ تُرْفَعُ قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ...

این روایت در کافی شریف جلد 8 صفحه 295 آمده است. در غیبت نعمانی هم جلد اول صفحه 115 آمده است. روایت از حیث سند صحیحه ابی بصیر است و مشکلی ندارد. البته در سندش حسین بن مختار است که بنا بر تحقیق قرائن بر وثاقت دارد از جمله قرائن وثاقتش این است که اجلاً از او نقل می‌کنند که ما هم نقل اجلاً را یکی از علامت‌های توثیق می‌دانیم.^[7] حسین بن مختار از ابو بصیر از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که حضرت فرمود: «كُلُّ رَايَةٍ تُرْفَعُ قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ فَصَاحِبُهَا طَاغُوتٌ يُعْبَدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ»،^[8] در آن غیبت نعمانی "يعبد من دون الله عزوجل" ندارد و از امام باقر نقل می‌کند «كُلُّ رَايَةٍ تُرْفَعُ قَبْلَ رَايَةِ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ صَاحِبُهَا طَاغُوتٌ».^[9]

به نظر ما حسین بن مختار را می‌شود توثیق کرد؛ اما اگر کسی اصرار کند بگوید سند اشکال دارد؛ علی فرض صحّت سند، آنچه مهم است خود این روایت است. مهم این است که ببینیم این معنای روایت چیست و روایت را باید چطور معنا کرد؟ این روایت حدیثی است که بعضی از آنهایی که قبل از انقلاب در میدان بودند با دیدن این روایت متوقف شدند که من خبر دقیق و صحیح دارم که برخی بودند در حوادث انقلاب ولی با دیدن این روایت، نتوانستند جواب روشنی از این روایت بدهند و بعد از پیروزی انقلاب کاملاً جدا شدند.

مخالفت دلالتی روایت با قرآن کریم

با توجه به بحثی که ما داشتیم که آیات قرآن دلالت بر این دارد که دین یعنی حکومت، دین باید اقامه شود. همان آیه 13 سوره شوری «أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ» که وظیفه پیامبران بوده و گفتیم این اقامه‌ی دین وظیفه اوصیاء پیامبر است، وظیفه کسانی هستند که از طرف اوصیاء هستند (عالمان) و در مرحله بعد حتی به عدول مؤمنین هم می‌رسد، یعنی اگر یک وقتی عالمی هم نبود، فقیهی هم نبود، عدول از مؤمنین باید دین را اقامه کنند. مفاد آن آیه، وجوب اقامه دین لكلّ انسان که بتواند دین را اقامه کند. این مفاد آن آیه است، اشکال اول این روایت این است که با قرآن سازگاری ندارد. بگوئیم «كُلُّ رَايَةٍ» اطلاق دارد اعم از هدایت و غیر هدایت، چه پرچم برای هدایت مردم باشد و چه پرچمی باشد که کسی برای قدرت به دست گرفته، اطلاق دارد. اگر بخواهیم این روایت را بر حسب ظاهرش تمسک کنیم اشکالش این است که با خود آیه «أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ» منافات دارد. روایت با قرآن منافات دارد و ما در جای خودش گفتیم طبق این مبنایی که ما داریم بسیاری از تمحلات و تلاش‌های رجالی لغو است و آن اینست که در اعتبار سنجی روایات، شما یک مورد پیدا نمی‌کنید که ائمه علیهم السلام بفرمایند ببینید راوی موثق است یا نه؟ همیشه ملاک را فرمودند: اگر روایتی از ما موافق قرآن بود «فَخُذُوهُ» و اگر مخالف قرآن بود «رُدُّوهُ عَلَيْنَا»^[10] بحث موافقت و مخالفت مطرح است؛ یعنی ما اگر دیدیم یک روایتی با قرآن مخالفت نداشت حتی در بعضی از روایات دارد که با سایر روایات مسلمه ما، اگر مخالفت نداشت این را أخذ کنید. البته مراد از موافقت، موافقت تطابقی نیست. تا بگوئیم عین این روایت باید در قرآن آمده باشد. مثلاً شما ببینید الان ما از قرآن استفاده کردیم که دین حکومت دارد. بنابراین هر روایتی بیاید و لو صحیح اعلائی

هم باشد بگوید دین حکومت ندارد، عالم دین در سیاست دخالت نکند؛ چون با قرآن مخالف است، کنار می‌گذاریم.

این روایت می‌گوید هر پرچمی اعم از هدایت و غیر هدایت نباید، معنایش تعطیلی دین در طول چند هزار سال است. ما بگوئیم دین حکومت دارد الا در این پنج هزار ساله. گاهی اوقات در اصول می‌گویند اقامه دین که قابل تخصیص نیست، دین همیشه باید اقامه شود، مثل توحید، آیا توحید تخصیص بردار است؟ بگوئیم مردم باید موحد باشند فرض کنید اگر روایتی آمد که در ده روز از سال مردم مشرک شدند مانعی ندارد! این قابلیت تخصیص ندارد.

یک سری امور قابلیت تخصیص دارد، «وَمَا جَعَلْ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ» قابلیت تخصیص دارد که بگوئیم اینجا یا آنجا اگر حرجی شد اشکالی ندارد، ما هم در رساله لا حرج تخصیصاتش را آوردیم یا قواعد دیگری که از قرآن استفاده می‌شود، احکامش هم همینطور، قابلیت تخصیص دارد، شما می‌بینید آیه ارث را که قرآن می‌فرماید زنها مثل مردها و مردها مثل زنها ارث می‌برند، روایت می‌گوید: «الْمَرْأَةُ لَا تَرِثُ مِنَ الْعَقَارِ»^[11] تخصیص می‌زند مانعی هم ندارد. ما با تخصیص و تقیید مخالف نیستیم.

این همه روایت متواتر که فرمودند حدیثی که از ما به شما می‌رسد، اگر موافق قرآن هست را اخذ کنید را چطور معنا کنیم؟ جواب دقیق این است که اولاً، اگر یک روایتی با قرآن، یعنی ولو با آیات متعددی از قرآن مخالف بود این روایت قابل اخذ نیست. ثانیاً، اگر گفتیم این روایت که می‌گوید: «كُلُّ رَايَةٍ» اطلاق دارد، معنایش این است که حتی اگر یک کسی بخواهد پرچمی بلند کند برای اینکه بگوید می‌خواهیم دین را پیاده کنیم این طاغوت است، اگر اطلاق داشته باشد که شامل این مورد بشود ما می‌گوئیم با قرآن مخالف است، قرآن می‌گوید اقامه دین واجب است و قابلیت تخصیص هم ندارد فی کل زمان هم هست اگر پیامبر است پیامبر و اگر نبود وصی او، اگر نبود جانشین وصی، و اگر نبود به عدول مؤمنین می‌رسد، اگر عدول مؤمنین هم نبودند فاسقی گفت آنچه من می‌دانم، من آدم فاسقی هستم اما می‌توانم آنچه دین گفته را تا اندازه‌ای پیاده کنم، باز بر او واجب است. شما وقتی بحث اقامه دین را مطرح می‌کنید، در قرآن «شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَ الَّذِي أُوحِيَنا إِلَيْكَ وَ مَا وَصَّينا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى وَ عِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ ...» آیات سوره شوری خیلی مهم است تا می‌رسد به آیه «فَلِذَلِكَ فَادْعُ وَ اسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ ...»^[12] این اختصاص به پیامبر ما که نداشته! این استقامتی که امر شده مربوط به هر کسی است که دین را باید اجرا کند، اصلاً کسانی که دین را باید اجرا کنند به تکلیف مولوی مأمور به استقامت هستند. یک وقت می‌گوئیم این آیه فقط مربوط به پیامبران است والسلام و کاری به دیگران ندارد، این حرف غلط است، اقامه دین در هر زمانی واجب است، آن آیه سوره روم را که خواندیم «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ» ما گفتیم این اختصاص به پیامبر ندارد بلکه یک تکلیفی است مربوط به همه، هر انسانی باید وجه خودش را و تمام توجه خودش را به دین قرار بدهد، آیا وجوب اقامه دین تخصیص بردار است؟ اصلاً شما هنوز نگوئید که آنچه باید پیاده کند معصوم باشد یا نه؟ اینها حرفهای بعدی است، اینها حرفهایی است که الان از جهت ترتیب منطقی نباید مطرح کنیم، می‌گوییم آیه اقامه دین را لكل نبی لكل وصی، لكل عالم، لكل فقیه، واجب کرده و تخصیص بردار هم نیست بگوئیم یک روایت آمده ولو صحیح هم باشد، این روایت می‌گوید از زمان غیبت کبری تا زمان ظهور حضرت هیچ حرکتی برای اقامه دین نباید بشود!

ما وقتی آیه اقامه الدین را عرض کردیم، اقامه الدین واجبه ضروریه فی کل زمان، این قابلیت تخصیص ندارد، بگوئیم یک روایت هم این را تخصیص بزند! من عرض کردم این روایاتی که در مقابل این مدعاست چند دسته هستند یکیش هم روایات تقیه است که جدا بحث می‌کنیم فعلاً این روایت کل رایة جواب اولی ما این است که این مخالف با صریح قرآن است، مخالف با «أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ» است، حالا اگر آیات دیگری که ما از حکومت استفاده کردیم بگوئیم ظهور دارد که آن هم بالاتر از ظهور است، ولی با «أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ» مخالفت دارد و قابلیت اخذ ندارد.

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

- [1]. روم/30.
- [2]. آل عمران/19.
- [3]. آل عمران/19.
- [4]. محمد بن علی بن بابویه، من لا یحضره الفقیه، ج2، ص610.
- [5]. نحل/44.
- [6]. محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج82، ص285؛ «وَأَقِمْوَا الصَّلَاةَ - هُوَ إِقَامَةُ الصَّلَاةِ بِتَمَامِ رُكُوعِهَا وَ سُجُودِهَا وَ مَوَاقِفِهَا وَ أَدَاءِ حُقُوقِهَا الَّتِي إِذَا لَمْ تُؤَدَّ بِحُقُوقِهَا لَمْ يَتَقَبَّلَهَا رَبُّ الْخَلَائِقِ ...».
- [7]. شیخ طوسی و ابن داوود در رجال خویش حسین بن مختار را واقفی (طوسی، ص334) و ضعیف (ابن داود، ص127) دانسته‌اند. لکن قرائن فراوانی بر وثاقت و بلکه عدالت وی وجود دارد. از جمله این قرائن می‌توان به روایت اصحاب اجماع مانند ابن ابی عمیر، حماد بن عیسی، عبدالله بن مسکان و احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی از وی؛ وقوع او در سلسله اسناد کامل الزیارات (ص160)؛ و تصحیح شیخ مفید نسبت به او (الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، ج2، ص248) اشاره کرد که در کمترین حالت، دلالت بر وثاقت حسین بن مختار دارند.
- [8]. محمد بن یعقوب کلینی، کافی، ج8، ص295.
- [9]. محمد بن ابراهیم نعمانی، ص114.
- [10]. محمد بن حسن طوسی، تهذیب الأحکام، ج7، ص275؛ «... فَمَا وَافَقَ كِتَابَ اللَّهِ فَخُذُوهُ وَ مَا خَالَفَهُ فَاطْرَحُوهُ أَوْ رُدُّوهُ عَلَيْنَا ...».
- [11]. محمد بن حسن طوسی، الاستبصار، ج4، ص151.
- [12]. شوری/15.